

حزب گرایی و افول حکمرانی در آمریکا

اثرات حزب جمهوری خواه در روند افول آمریکا

نوشته ذیل ترجمه‌ای است از مقاله ژاکوب اس. هکر (استادیار علوم سیاسی در دانشگاه ییل) و پل پیرسون^۱ (استاد علوم سیاسی در دانشگاه کالیفرنیا) که در پرونده‌ای با موضوع افول آمریکا، در شماره نوامبر و دسامبر نشریه فارین افرز منتشر شده است. این مقاله به نوعی مشکلات سیاسی آمریکا را شکل گرفته در بستر تاریخی و البته حزبی، در کنار واگرایی اقتصادی و تغییرات جمعیتی می‌داند و معتقد است که این افول، تنها به مدل ترامپ تعلق ندارد و در صورت قدرت گرفتن هیلاری کلینتون نیز، این وضع اتفاق می‌افتاد.

نشانه هرج و مرج در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، این است که فقط چند ماه بعد از طولانی‌ترین تعطیلی دولت در تاریخ ایالات متحده، به نظر نمی‌رسد کسی در واشنگتن، آن را به یاد آورد. جمهوری خواهان کنگره از پشتیبانی یکپارچه رئیس‌جمهور دست برداشتند، آن‌هم به دلیل صدمات ناخوشایند ترامپ به اقتصاد، با طرح احداث دیوار در مرز مکزیک و درخواست بودجه از کنگره. اکنون، آن‌ها دوباره به نقش معمول خود در دفاع از تلاش‌های وی برمی‌گردند، آن‌هم برای خنثی کردن یک تحقیق مستقل در مورد پیوندهای میان مبارزات انتخاباتی وی در سال ۲۰۱۶ و یک قدرت خارجی خصمانه که به دنبال دست‌کاری در انتخابات ایالات متحده بوده است. به نظر می‌رسد، دولت آمریکا به بیراهه

رفته است اما با ریاست جمهوری ترامپ، این بحران آغاز نشد. اگر هیلاری کلینتون در سال ۲۰۱۶، ریاست جمهوری را به دست آورده بود، واشنگتن، همین وضع را داشت. نسخه شدیدتر از زمانه کنونی، باراک اوباما را نیز پس از سال ۲۰۱۰ گرفتار کرد. راه‌حل‌های رفع مشکلات ملی هنوز هم در قالب‌های محدود و تنگ حزبی، گیر کرده است. منافع قدرتمند، همچنان بر بحث‌ها و تصمیمات حاکم است و نارضایتی‌های مردمی - که از تغییرات اقتصادی و جمعیتی ناشی می‌شوند و توسط کسانی که می‌خواهند رأی دهندگان عصبانی را به سود یا رأی تبدیل کنند، تحریک می‌شوند - همچنان باید در انتخابات و حکومت، به طور یکسان گم و آشفته باشند. در این دوره، ظرفیت ایالات متحده برای مهار مقامات دولتی در راستای

اهداف عمومی گسترده، در حال نزول شدید است، حتی با نیاز برای حاکمیت مؤثر در دنیای پیچیده و وابسته نیز بدتر شده است. تقریباً همه جنبه‌های بحران، امروز بخشی از این تغییر طولانی مدت است. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۷، دولت ترامپ ایالات متحده را از توافق نامه اقلیمی پاریس بیرون کشید، اما تصمیم کوتاه بینانه ترامپ، فقط آخرین نمونه از رویکرد ایستا و کاملاً ناکافی کشور برای تغییرات جوی بود. بحث رادیکال کنونی در مورد مهاجرت، نشان دهنده افزایش ناراضی نژادی و فرهنگی است، اما همچنین از سه دهه شکست برای رسیدن به اجماع در مورد اصلاحات معقول، در مرزهای کهن ملت و قوانین شهروندی ناشی می شود. افزایش نرخ مرگ و میر در میان آمریکایی‌های سفیدپوست میان سال در بخش وسیعی از کشور، تنها دلایل انتخاب ترامپ نیستند؛ این‌ها همچنین، علامت افول توانایی واقعی دولت فدرال برای حل مشکلات عمده عمومی نیز هستند.

اما اشتباه در کجا پیش آمده است؟ نابرابری شدید، واگرایی اقتصادی منطقه‌ای و تغییرات جمعیتی، همه نقش خود را بازی کرده‌اند اما یک مقصر مهم پشت شکست سیستم سیاسی ایالات متحده وجود دارد؛ حزب جمهوری خواه. در طول دو دهه و نیم گذشته، جمهوری خواهان

از یک حزب محافظه‌کار سنتی به یک نیروی شورشی - که هنجارها و نهاد‌های دموکراسی آمریکایی را تهدید می‌کند - جهش یافته است. اگر آمریکایی‌ها یک بار دیگر به دنبال مهار قدرت‌های ترکیبی دموکراسی و بازار برای منافع عمومی هستند، آن‌ها باید یک تصویر واضح از روند اشتباه حزب جمهوری خواه و چرایی آن داشته باشند. حتی در صورت وجود بهترین رهبری، چند دهه گذشته، چالش‌های بزرگی را نشان می‌داد؛ مانند بسیاری از کشورهای ثروتمند، ایالات متحده دستخوش یک گذار مخرب از اقتصاد تولید صنعتی به یک اقتصاد دانش بنیان پساصنعتی شده است. همراه با افول اتحادیه‌ها، مقررات‌زدایی مالی و عقب نشینی دولت فدرال از نظارت ضد انحصاری، آن انتقال فرصت و ثروت را به سود کسانی که در بالای هرم اقتصادی قرار دارند، تغییر جهت داده است. همچنین فرصت‌های رشد در شهرها متمرکز شده که آن را از مناطق روستایی و شهرهای کوچک مکیده است و هنوز هم حتی با وجود این که نابرابری مألوف اصلاحات ساختاری را با شدت بیشتری ضروری کرد، بسیاری از آمریکایی‌های سفیدپوست، حرکت اجتناب ناپذیر ایالات متحده به سمت جامعه اکثریت - اقلیت را به عنوان یک تهدید بزرگ‌تر نگریسته‌اند.

نهاد‌های سیاسی آمریکا، همیشه مشکلاتی ایجاد کرده‌اند، آن‌هم برای کسانی که به دنبال حل مشکلات، مانند مشکل فوق هستند. سیستم کنترل و تعادل ایالات متحده، با شاخه‌ها و سطوح جداگانه دولت، برای عملکرد به سطح بالایی از سازش نیاز دارد. به صورت سنتی و تاریخی، سیستم، سازش را به دلیل اصطکاک و چندبارگی خود، تسهیل کرده است - که همزاد جیمز مدیسون است - در واقع، گسترش منافع و چشم اندازها را به جای ظهور شکاف غالب و واحد، تشویق کرده است. با استثنائات نادر و ناخوشایند، مانند جنگ داخلی، دو حزب اصلی تقسیمات داخلی بزرگ را شکل داده‌اند تا چانه‌زنی میان حزبی را انجام دهند. ائتلاف‌های بادوام، گاه به گاه پدید می‌آیند که منعکس کننده شکاف‌های اصلی حزبی هستند. شکاف‌های متقاطع، به مقامات دولتی اجازه می‌دهد تا جلوی گرایش سیستم به سمت بن بست و رویارویی را بگیرند (البته اغلب به طور ناقص و موقت)، آن‌هم در بسیاری از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که ملت با آن روبرو بود. این روند، ایالات متحده را به یکی از ثروتمندترین، سالم‌ترین و باسوادترین جوامع جهان تبدیل کرده است؛ اما دیگر نه! امروزه تقریباً هر عنصر سیستم سیاسی از صلاحیت‌های انتخاباتی به مناطق اقتصادی، مقامات دولتی تا

سازمان‌های طرفداری و از انبوه مردم گرفته تا رسانه‌های جمعی به طور مرتب، وضعیت مناسبی ندارند. دانشمندان علوم سیاسی در حال بحث در مورد این هستند که چه مقدار از این قطبیت ایدئولوژیک، واقعی است که اختلافات حزبی، ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های اساسی را منعکس می‌کند و چه مقدار از آن، صرفاً ناشی از همبستگی حزبی و اختلافات دیگر در جامعه‌ای متنوع و نابرابر است؛ اما این بحث، برای تغییر اساسی ثانویه است. یک بار، بسیاری از اختلافات فرهنگی، نژادی، قومی و جغرافیایی در احزاب، شکسته شده است؛ اما امروز، همه این راه‌ها به احزاب ختم می‌شود. در این چارچوب تغییر یافته، نقاط ضعف قبلی سیستم آمریکا در حال پدید آمدن هستند؛ ابتدا فرصت‌های خود بزرگسازری رئیس‌جمهور محدود نشده توسط هنجارهای مسلط یا دیگر نهادهای دولت فدرال. سپس، فقدان شفافیت در دادگاه‌های فدرال که اکنون با قضات حزبی انتصابی مادام‌العمر پر می‌شوند. سیاسی شدن دولت اداری فتل؛ فرصت‌های بی‌پایان برای انسداد در قوه مقننه دو مجلسی. شیب عظیم سنا به سمت ایالات روستایی. اگرچه دولت‌های ایالتی و شهری اغلب آزادی عمل زیادی دارند، حزب گرایی شدید در همه سطوح و بن بست در سطح فدرال، آن‌ها را به سمت حاکمیت قطبی‌ترو

نامؤثرتر سوق می‌دهد. آزمایشگاه‌های دموکراسی به آزمایشگاه‌های قطبیت تبدیل شده‌اند؛ زمینه‌های آزمایش رویکردهای سیاست، نقشه‌های انتخاباتی و قوانین رأی‌گیری، صریحاً برای ویران کردن یک طرف مبارزات حزبی، طراحی شده است. به طور خلاصه، سیستم سیاسی ایالات متحده هنوز به سازش نیاز دارد اما دیگر، آن را تسهیل نمی‌کند. در عوض، این نیروها باعث ایجاد رنج قطبی شدن می‌شوند، زیرا نیروهای حزبی نقطه مقابل نهادهای محافظ می‌شوند و حاصل این برخورد، تصفیه و تزکیه و اصلاح نیست، بلکه قطبیت و تخاصم بیشتر است.

رادیکال سازی بزرگ

با این حال، ابعاد پنهان قطبیت، موجب مخرب شدن آن می‌شود. گفتمان نخبگان، غالباً دلالت می‌کند که دو حزب، آینه یکدیگر هستند، گویا هر دو با همان سرعت به سمت حاشیه‌های سیاسی، تغییر هنجارها و اصول می‌روند؛ اما این، فقط آن چیزی نیست که اتفاق می‌افتد. مشکل اصلی قطبی شدن، برابری نیست بلکه قطبیت نامتقارن است. حزب دموکرات به چپ میانه گرایش یافته است، آن‌هم بیشتر به دلیل حضور کم‌رنگ این حزب در جنوب؛ اما هنوز هم به حل مشکلات تمایل دارد و بنابراین، نسبتاً برای سازش و مصالحه آماده

است. (به عنوان مثال، او با ما قانون مراقبت‌های بهداشتی را امضا کرد و اکنون، توسط جمهوری خواهان اصلاح شده که بخش قابل توجهی از آن، حاصل پیشنهادهای جمهوری خواهان گذشته بوده است) در مقابل، حزب جمهوری خواه به طرز چشمگیری به سمت راست حرکت کرده و در حال حاضر، نمایانگر نیرویی بنیادگرایانه است که سیستم سیاسی ایالات متحده قادر به مهار آن نیست. این روند، ترامپ را به خوبی پیش می‌برد. چهار سال قبل از اینکه ترامپ، نامزد برنده جمهوری خواهان شود، دو ناظر سیاسی یعنی توماس مان و نورمن اورنشتین، با اکراه به این نتیجه رسیدند که حزب جمهور خواه تبدیل به «یک شورشی» شده است. آن‌ها ابراز تأسف کردند که حتی از نظرایدئولوژیک، بیشتر افراطی شده است؛ رژیم سیاسی و اقتصادی اثری تحقیرآمیز، سازش‌کاری شرم‌آور، فاقد درک متعارف از حقایق، شواهد و علم و بی‌توجه به مشروعیت مخالفان سیاسی خود که با همه این ویژگی‌های منفی علیه دولت، اعلام جنگ کرده‌اند. «حتی این پرتو خشن نیز، اکنون به نظر می‌رسد که ملایم است؛ زیرا رأی دهندگان، فعالان و سیاستمداران جمهوری خواه در اطراف رهبری که به موارد نژادی، حمله‌های تکان‌دهنده به آزادی مطبوعات و انکار بی‌رویه حاکمیت قانون می‌پردازد، جمع

شده‌اند. مسئله فقط این نیست که جمهوری خواهان بسیار بیشتر به راست متمایل شده‌اند و دموکرات‌ها به چپ، بلکه عدم تقارن نه تنها در الگوهای رأی‌گیری در کنگره، بلکه در موقعیت نسبی نامزدهای ریاست جمهوری، معاون ریاست جمهوری و قضات نیز مشهود است. مشکل این است که جمهوری خواهان نیز ثابت کرده‌اند که مایل هستند، آنچه را که مارک توشنت حقوقدان نامیده است، نقش مشروطه سازش ناپذیرا بازی کنند. از سال‌های دهه ۱۹۹۰ و از زمان سخنگوی مجلس، نیوت گینگریش، جمهوری خواهان در واشنگتن، استراتژی‌هایی را برای اخلال و از مشروعبیت انداختن دولت مطرح کرده‌اند، از جمله استفاده مداوم از اعتصاب و اخلال در سنا، تعطیل کردن مکرر دولت، تلاش برای توقف اقتصاد ایالات متحده با امتناع از افزایش سقف بدهی‌ها و عدم تمایل به پذیرش انتصاب دموکرات‌ها در سمت‌های کلیدی که به‌طور چشمگیری در مورد نامزدی ناموفق مریک گارلند، در دیوان عالی کشور خود را نشان داد.

جمهوری خواهان در تگزاس، ناعادلانه کرسی‌های حاصل از سرشماری پنج سال قبل را مجدداً تقسیم کرده و هنجارهای موجود و سرشماری ده‌ساله را نپذیرفتند. در کارولینای شمالی و ویسکانسین که تحت کنترل جمهوری خواهان است، پس از

انتخابات - که رأی دهندگان در انتخابات به دموکرات‌ها رأی دادند- قوه مقننه تلاش کرد تا قدرت را از دفاتر ایالتی بگیرد. در شرایط پس از آن، جمهوری خواهان تلاش‌های منظمی را برای گرفتن حق رأی از رأی دهندگان جوان، کم‌درآمد و غیر سفید - که بعید به نظر می‌رسید از جمهوری خواهان حمایت کنند- انجام دادند و در چندین ایالت، مقامات منتخب جمهوری خواه طرح‌های رأی دهندگان را برای گسترش مراقبت‌های بهداشتی (ماین)، حق رأی به جنایت‌کاران سابق (فلوریدا) و اجرای اصلاحات اخلاقی (داکوتای جنوبی) را نپذیرفتند. رادیکالیسم جمهوری خواهان، بدان معنا است که این حزب، دیگر یک حزب محافظه‌کار متعارف نیست؛ و اکنون، ویژگی‌های آنچه را دانشمندان سیاست تطبیقی، «حزب ضد سیستم» می‌نامند، نمایش می‌دهد که به دنبال ایجاد قبیله‌گرایی، تحریف انتخابات، تحریف نهادها و هنجارهای سیاسی است.

اگرچه این تمایلات قبل از انتخاب ترامپ، به‌خوبی نمایان بود، اما تحت ریاست جمهوری وی قوی‌تر شدند. به‌طور خلاصه، فرمول مادیسون برای اطمینان از اعتدال، متوقف شده است. افراط‌گرایی در جناح راست، به‌جای تحریک یک واکنش تعدیل‌کننده، خود تقویت شده است. موضعی که زمانی جزء

محافظه‌کاری آمریکا بوده‌اند، ابتدا توسط جمهوری خواهان، قابل قبول و سپس به جریان اصلی تبدیل شدند. بیش از هر زمان دیگری، حزب جمهوری خواه، تغییرات جوی را کم‌اهمیت، دشمن با دولت رفاه و دولت نظارتی و متعهد به کاهش مالیات ثروتمندان - که حتی در میان احزاب محافظه‌کار در دموکراسی‌های اغنیا آن را بی‌نظیر می‌کند- شده است. ریاست جمهوری ترامپ، ماهیت شورشی جمهوری خواهان را تقویت کرده است، زیرا او و متحدانش، حملات خود را بر مبنای دموکراسی آغاز کرده‌اند (مطبوعات، دادگاه‌ها، قانون اجرای برجام و مخالفان سیاسی). این مواضع ضد هنجاری، موجبات به قهقرا رفتن دموکراسی از نوعی که چند سال پیش غیرممکن به نظر می‌رسید، شده است.

چه اتفاقی افتاد؟

توضیحات استاندارد برای رادیکال شدن حزب جمهوری خواه، بر نژاد و فرهنگ متمرکز است. در ایالات متحده شاهد همان نیروهای ناراضی هستیم که پوپولیسم راست را در سایر دموکراسی‌ها شکل داده است؛ اما برخلاف اختلاف نظرها، واکنش‌های راست در ایالات متحده حداقل از دو جنبه با هم‌تایان خارجی خود متفاوت است. اول، اگرچه از خشم مردمی نیرو می‌گیرد، اما جمهوری خواهان

رادیکال شده به شدت به شبکه سازمان یافته گروه‌های راست‌گرای قدرتمند و با بودجه‌ای زیاد پیوند دارد. برادران میلیاردی کوچک، با جمع‌آوری منابع فراوان از افراد بسیار ثروتمند و محافظه‌کار، یک حزب سایه مجازی ایجاد کرده‌اند. آن‌ها از طریق سازمان‌هایی مانند آمریکایی‌ها برای شکوفایی، چند میلیارد دلار بیش از دهه گذشته به بسیج و تبلیغات مبارزاتی به نمایندگان جمهوری خواه راست‌گرا و سیاست‌های سخت‌گیرانه مانند کاهش مالیات ترامپ تزریق کرده‌اند. اتاق بازرگانی قدرتمند ایالات متحده، بسیار به راست شیفت کرده و به بخشی کاملاً فزاینده از حزب جمهوری خواه تبدیل شده است. شورای تبادل قانون‌گذاری آمریکا، تقریباً در سطح ایالتی نیز همین کار را انجام داده است، اگرچه برخی از این گروه‌ها، مانند انجمن ملی تفنگ‌ها و سازمان‌های اونیجلیکال، عمده محافظه‌کاری اجتماعی را ترویج می‌کنند، اما تمرکز اصلی بر سیاست‌های اقتصادی است که محدودیت‌های مربوط به تجارت و رفع مالیات بر شرکت‌ها و ثروتمندان را دنبال می‌کند.

تفاوت دوم این است که بیشتر به دلیل قدرت این گروه‌های سازمان یافته، حزب جمهوری خواه، نگرانی‌های ثروتمندان در مورد نابرابری را تا جایی پذیرفته است که با برنامه‌های احزاب

راست‌گرای خارج از کشور، در یک راستا قرار نگیرد. به طور معمول، پوپولیست‌های راست‌گرا خواهان دولت رفاه هستند و شوونیست‌ها، از امتیازات بیشتر برای کارگران بومی حمایت می‌کنند. اولویت‌های اقتصادی جمهوری خواهان، زیر پرچسب‌های «لغو اوپاما کر» و «کاهش مالیات» است. حتی رأی دهندگان جمهوری خواه نیز، نمی‌خواهند کمک‌های درمانی را کاهش دهند یا حمایت بیمه‌های درمانی را برای بیماران از بین ببرند و آن‌ها به ندرت میل بیشتری برای کاهش مالیات شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان دارند. در واقع، برنده شدن ترامپ در میان نامزدهای حزب جمهوری خواه تا حدودی به دلیل موضع معتدل‌تر در مورد مسائل اقتصادی بود.

در اداره کشور، او دولت خود را با کهنه سربازان شبکه کوچک و لابی‌های تجاری دست در دست نخبگان جمهوری خواه پر کرد. آن‌ها با هم برنامه اقتصادی پلوتوکراتیک حزب جمهوری خواه را کنترل و ظرفیت دولت را برای رسیدگی به نگرانی‌های ملی کاهش دادند. در همین حال، آن‌ها برای حفظ حمایت از پایگاه جمهوری خواهان، اختلافات حزبی را بر سر موضوعات غیراقتصادی، به ویژه موارد نژادی شدت بخشیده‌اند. تبدیل یک واکنش گسترده پوپولیستی به حاکمیت پلوتوکراتیک با استفاده از یک شبکه رسانه‌ای قدرتمند

راست‌گرایانه امکان پذیر است. مجاری رسانه‌های پیکارجو، منحصر به جناح راست نیستند اما ماشین خشم، بی‌حرمی و بی‌عدالتی، بسیار بزرگ‌تر، اثرگذارتر و با صدای خلاف واقع در طرف محافظه‌کار این طیف قرار دارد. در واقع، بزرگ‌ترین پیروزی رسانه‌های راست، توانایی آن‌ها در بی‌اعتبار کردن منابع اطلاعات جایگزین است. فضای رسانه‌ای راست مرکزی، خالی شده است و اخبار و عقاید راست‌گرایانه و مخاطبان‌شان را از جریان اصلی دور کرده‌اند تا نتوانند هنجارهای درست و غیر جناحی را تقویت و حمایت کنند. میزان استفاده از اخبار فعال‌ترین عناصر پایگاه جمهوری خواه، به طور فزاینده‌ای محدود به تعدادی رسانه جهت‌دار (به ویژه فاکس نیوز) که در اصل، نوعی تلویزیون دولتی دولت ترامپ است، می‌شود. این انزوای رسانه‌ای، سیاست تقابلی و قبیله‌ای جمهوری خواهان را تشویق و کارا می‌سازد. دلیل اصلی و نهایی در رادیکال شدن جمهوری خواهان، جغرافیای انتخاباتی بوده است. در طی ربع قرن گذشته، از آنجا که رونق در مناطق شهری و ساحلی متمرکز شده است، مناطق غیرشهری بیشتر جمهوری خواه و مناطق شهری نیز، بیشتر دموکرات شده‌اند.

این موضوع نه تنها شکاف سیاسی - جغرافیایی را سخت‌تر کرده، بلکه به جمهوری خواهان، تحرک



بیشتری داده است، زیرا سیستم انتخاباتی ایالات متحده و تقسیم کرسی‌های سنا به شدت نامناسب است؛ مجلس تک عضو برنده تمام کرسی‌های ناحیه و کالج انتخاباتی، احزابی را برنده می‌کند که طرفداران آن‌ها به طور گسترده در سراسر مناطق وسیعی از ناحیه‌ای کم جمعیت توزیع می‌شوند. هیچ کجا منافع روستا واضح‌تر از سنا نیست، با مزایای بسیار خوب برای مردمی که در ایالات کم جمعیت زندگی می‌کنند. فعال ضد مالیات، گروور نورکیست، برای شرکت‌کنندگان در کنفرانس عمل سیاسی محافظه‌کارانه، موضوع را توضیح داد: «درحالی‌که شما ایالات را مجدداً تقسیم نمی‌کنید، افرادی نقشه ایالات متحده را ترسیم کرده‌اند، به‌گونه‌ای که ما همه آن ایالت‌های دوست‌داشتنی مربع غربی را که در آن‌ها زندگی می‌کنیم، با سه نفر از مردم که با ما زندگی می‌کنند، دو سناتور جمهوری خواه و یکی هم از نمایندگان جمهوری خواه مجلس می‌بینیم.»

همین مشکل، مجلس نمایندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، البته نه به این روشنی. دموکرات‌ها - که هواداران آن‌ها در شهرها جمع شده‌اند - با جابجایی حاشیه‌نشینان شهرها، اکثریت را از دست می‌دهند، درحالی‌که جمهوری خواهان - که طرفداران آن‌ها در گستره بیشتری از نواحی پخش هستند - در نواحی حاشیه‌ای، تعداد بیشتری کرسی

کسب می‌کنند. تراکم شهری به دموکرات‌ها در سطح ایالتی نیز ضربه می‌زند و به جمهوری خواهان در قانون‌گذاری‌های ایالتی، تحرک بیشتری می‌دهد؛ تحرکی که آن‌ها قبلاً از آن برای ادغام دوباره مناطق ایالتی و فدرال استفاده می‌کردند تا بیشتر بر امتیازات خود بیفزایند. از آنجاکه تعصب، تعصب می‌آورد، به جمهوری خواهان اجازه می‌دهد تا احساسات اکثریت را برانگیزانند و قدرت سیاسی خود را حفظ نمایند و گسترش دهند. در انتخابات اخیر مجلس، سهم جمهوری خواهان از کرسی‌های کنگره، تقریباً پنج درصد از سهم آراء دو حزب فراتر رفته است. در سال ۲۰۱۲، آن‌ها حتی اکثریت مجلس نمایندگان

را با اکثریت آراء به دست آوردند. با نظم بیشتر جمهوری خواهان با اقلیت آراء ملی، به اکثریت سنا نیز رسیدند - که با جمع همه آراء محاسبه می‌شود - آراء سه دوره دوساله انتخابات که کل مجلس را انتخاب می‌کنند.

همچنین، جمهوری خواهان در شش تا از هفت انتخابات ریاست جمهوری گذشته، رأی مردمی را از دست داده‌اند. با وجود این همه باخت، قضات محافظه‌کار، اکنون اکثریت بالایی در دیوان عالی کشور دارند. در آنجا، آن‌ها امکان تقلب در انتخابات در مناطق تحت کنترل جمهوری خواهان (بابی اعتبار کردن یک ماده اساسی قانون حق رأی) را فراهم کرده‌اند و نیروهای پلوتوکراسی

از حزب جمهوری خواهان حمایت می‌کنند (با نادیده گرفتن مقررات مربوط به تأمین مالی تبلیغات و حمایت از یک حمله همه‌جانبه به اتحادیه‌های کارگری). اکنون، دیوان عالی آمریکا آماده است تا اجازه دهد، دولت ترامپ، سؤالی را در مورد شهروندی به سرشماری سال ۲۰۲۰ اضافه کند؛ اقدامی که با دور زدن رویه‌های عادی و با وجود مخالفت مقامات شغلی در دفتر سرشماری انجام می‌شود. به همین دلیل، مطمئناً تعداد غیر شهروندان و از این طریق، نمایندگان انتخاباتی مناطق دارای گرایش دموکراتی کاهش می‌یابد.

همه این روندها یکدیگر را تغذیه می‌کنند. افزایش نابرابری، قدرت اقتصادی نخبگان را تقویت کرده و به متحدان سیاسی‌شان انگیزه‌ای برای جایگزین کردن نارضایتی ضد سیستم، به جای واقعیت و تلاش برای فراهم کردن فرصت اقتصادی می‌دهد. دموکرات‌ها، مطمئناً در اینجا مقصر هستند؛ زیرا هم دولت‌های کلینتون و هم اوپاما، اقدامات کمی برای پرداختن به جابجایی‌های ناشی از تجارت یا افزایش واگرایی جغرافیایی در درآمد‌های اقتصادی انجام دادند، اما بزرگ‌ترین مانع برای اقدام جدی، حزب جمهوری خواه بوده است. در صورت عدم پاسخ مؤثر، مکان‌های جامانده از اقتصاد دانش‌بنیان، محیطی مستعد برای ایجاد ترس

از طریق رسانه‌های راست‌گرا و به‌طور فزاینده، مبارزات انتخاباتی جمهوری خواهان می‌شوند. از آنجا که جمهوری خواهان با اقلیت‌های نژادی و قومی - که سهم فزاینده‌ای از انتخاب‌کنندگان را تشکیل می‌دهند - بیگانه‌اند، به سمت اتخاذ استراتژی‌های ضد اکثریتی می‌روند. تقسیم‌بندی‌های ناعادلانه، محدود کردن رأی‌گیری و تشویق مداخلات تهاجم گرایانه قضات عمل‌گرا که نه‌تنها حاکمیت کارآمد، بلکه خود دموکراسی نمایندگی را نیز تضعیف می‌کند.

تغییر سرنوشت

چه چیزی ممکن است موجب ایجاد یک دموکراسی با عملکرد بهتر شود؟ چیدمان مسیری برای یک دموکراسی کارآمد که شامل سرکوب جدی انتخاباتی حزب جمهوری خواه نباشد، دشوار است؛ بزرگ‌تر و وسیع‌تر از شکست‌هایی که در سال ۲۰۱۸ تجربه کرد؛ اما حتی با چنین گوشمالی‌ای، هر رئیس‌جمهور دموکراتی، هرچقدر هم که میانه‌رو و مخالف سازش باشد، با مخالفت یکپارچه جمهوری خواهان در کنگره و رسانه‌های محافظه‌کار، روبه‌رو خواهد شد. سنا و تعصبات روستایی در حال رشد، تضمین می‌کند که قدرت حزب جمهوری خواه در مجلس، بیش از حمایت مردمی آن خواهد بود و سناتورهای جمهوری خواه به فلیلباسترو

دانش، مجهز خواهند شد تا سد قانون‌گذاری، دستاوردهای سیاسی آن‌ها در گذشته را از بین نبرد. همچنین، هر رئیس‌جمهور دموکراتی با یک دیوان عالی محافظه‌کار روبه‌رو خواهد بود که جدیدترین اعضای آن، جامعه فدرالیست هستند که به دلیل محافظه‌کاری شدید اجتماعی و آزادی‌خواهی به سبک لیبرترینسم انتخاب شده‌اند. پیش‌ازاین، قاضیان، اصلاحاتی را که توسط کنگره تحت کنترل دموکرات‌ها تصویب می‌شد (با فرض اینکه آن‌ها از فلیلباستر عبور می‌کردند)، با سرنوشتی بسیار نامشخص روبرو می‌کردند.

به همان اندازه که وضعیت، تاریخ به نظر می‌رسد، دلایلی هم برای خوش‌بینی وجود دارد. اولین دلیل نیز، این است که حکمرانی کارآمد، به نیازهای واقعی مردم پی می‌برد و می‌تواند، دستاوردهای زیادی به دست آورد. پتانسیل چنین دستاوردهایی، به‌نوبه خود، می‌تواند برای سیاستمداران ماهر برای ایجاد ائتلاف‌های گسترده سیاسی فرصت ایجاد کند. به‌عنوان مثال، با نزدیک شدن سیستم مراقبت‌های بهداشتی ناکارآمد ایالات متحده به مدل‌های خارجی - که از بهترین عملکرد برخوردار هستند - فشار بر بودجه عمومی و دولتی کاهش یافت، درحالی‌که نابرابری را تعدیل کرده و میلیون‌ها آمریکایی را سالم‌تر و بهتر می‌کند. تغییرات آب و

هوایی نه تنها یک تهدید وجودی را ایجاد می‌کند، بلکه فرصتی الهام بخش برای ایجاد مشاغل پردرآمد با بازسازی زیرساخت‌های فروپاشیده ایالات متحده و آغاز یک انقلاب فناوری در انرژی‌های سبز به وجود می‌آورد. از این گذشته، سیاست‌های جمهوری خواهان مانند کاهش مالیات در سال ۲۰۱۷، پول بسیار زیادی به افرادی معدود داده است که معکوس کردن آن‌ها، راهی آسان برای رساندن سود به طیف وسیعی خواهد بود. به طور خلاصه، مشکل کمبود ایده‌های خوب سیاست نیست؛ این سیستم است که نمی‌تواند آن‌ها را به واقعیت تبدیل کند. یکی دیگر از دلایل خوش‌بینی، ناشی از افزایش روزافزون سیاستمداران و سیاست‌گذارانی است که می‌دانند اولویت فوری به‌روزرسانی سیستم‌های انتخاباتی و سیاسی قدیمی، در ایالات متحده است.

پس از پیروزی در انتخابات سال ۲۰۱۸، دموکرات‌ها بسته‌ای از این قبیل اصلاحات را ارائه دادند؛ اصلاحات ارائه شده شامل اقدامات معتدل برای افزایش مشارکت رأی‌دهندگان، محدود کردن تغییر تقسیم‌بندی‌های حوزه‌ها و مهار نقش پول در سیاست بود؛ اما مهم‌ترین مشخصه آن‌ها، این واقعیت است که اصلاحات سیاسی اکنون، فضای اصلی تفکر مرفقی را اشغال می‌کند. موضوع مشترک

این پیشنهادات نیز این است که در یک دموکراسی، اکثریت مردمی باید در مورد انتخابات تصمیم‌گیری کنند و برندگان آن انتخابات، باید بتوانند حاکم باشند. باید فرصت‌های اقلیت‌ها برای جلوگیری از قانون‌گذاری عادی، محدود باشد و توانایی دولت در انجام سیاست‌های مهم عمومی، باید افزایش یابد. از این گذشته، یک بخش دولتی که فاقد بودجه و تخصص لازم برای ارائه سیاست‌های بلندپروازانه است، بخشی عمومی است که به‌طور مداوم، اتهامات کسانی را که سعی در مختل کردن آن دارند، پاسخ می‌دهد.

اصلاحات، همچنین از هر نظر با مخالفت شدید روبرو خواهد شد؛ اما اگر دموکراسی محافظت شود، نیروهای منفعل، نمی‌توانند برای همیشه پیروز شود. تحمل اجتماعی به‌ویژه در میان جوانان آمریکایی، همچنان روبه‌افزایش بوده و ریاست جمهوری ترامپ، تنها این روند را تسریع کرده است. علاوه بر این، با گذشت سالیان از سهم سفیدها و روستاها کاسته می‌شود. انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۱۸، نشان داد که ترامپ، رأی‌دهندگان جوان و غیر سفیدپوست را گالوانیزه کرده و مخالفان خود را تشویق کرده است که برای دفاع از ارزش‌های دموکراتیک، سازمان‌دهی شوند. جمهوری خواهان، دقیقاً به این دلیل که می‌دانند زمان رقیب آن‌ها

است، به یک استراتژی قطبی و متضاد متوسل شده‌اند. هر دوره از انتخابات، به‌عنوان پایگاه رأی‌گیری حزبی قدیمی‌تر، سهم سفیدها به‌عنوان سهمی از رأی‌دهندگان کوچک می‌شود، تجدید نظرخواهی جمهوری خواهان، برای آمریکایی‌ها کم‌اهمیت می‌شود. لفاظی‌های این حزب، گذشته‌ای اسطوره‌ای را به میان می‌کشد، زیرا جمهوری خواهان همان‌طور که در حال حاضر متشکل می‌شوند، نمی‌توانند در آینده‌ای دموکراتیک زنده بمانند.

حاکمیت کارآمد، لرزان است آن‌هم نه به دلیل مشکلات غیرقابل‌تحملی که آمریکایی‌ها با آن روبرو هستند، بلکه به دلیل قطبیت نامتقارن و پیروی نهادهای سیاسی که از تجهیزات کافی برای اداره حزب جمهوری خواه برخوردار نیستند. اصلاح این نهادها، آسان نخواهد بود و جمهوری خواهان نیز به‌طور طبیعی به سمت مرکز، حرکت نخواهند کرد؛ اما نیروهای قدرتمندی وجود دارند که تغییر را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند و فرصت‌های کافی برای بهبود جامعه آمریکا وجود دارد که منتظرند تا آمریکایی‌ها بتوانند، امور دولت خود را دوباره به دست بگیرند.

منبع:

این مقاله در شماره نوامبر و دسامبر ۲۰۱۹، نشریه فارین افز منتشر گردیده است و از طریق آدرس ذیل قابل دسترسی است:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/2019-06-11/republican-devolution>